

پرل دریا

کم عمق ۱ متر

تاریخ ۱۵ امیر

سال دوم، شماره ۸۹، پنجشنبه ۵ تیر ۱۳۸۲، صد تومان

۱



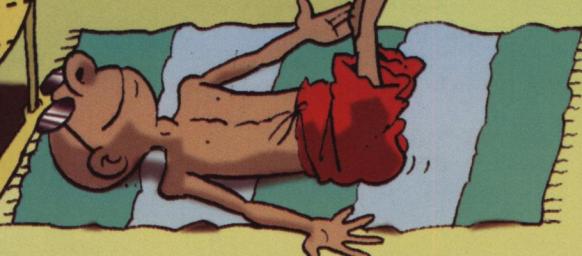
۲



۳



سوانح



- مدیر مسؤول: مهدی ارگانی • سردبیران: افشین علاء - سیامک سرمدی
- مدیر هنری: احمد قائمی مهدوی • تصویرگر: محمد حسین صلواتیان
- مدیر داخلی و طراح بازی جلد: نادیا علاء • مدیر اجرایی: رضا کریمی دونا
- عکس: امیر محمد لاجورد • حروفچین: نیرالسادات والاتبار
- توزیع: فرخ قیاض • امور مشترکین: محمد رضا اصغری



در این شماره می‌خوانید:

د مثل دوست: چهره واقعی آمریکا / ۳
آینه دوست: / ۴

گزارش دوست: قدر تابستان را بدانید / ۶
قصه دوست: آقای رشیدی - روز طلایی / ۸

شعر دوست: تنها تو نسوختی / ۱۰
دیدار دوست: عروسک فقط مال دخترها نیست / ۱۲

تصویر دوست: یک بچه با معرفت! / ۱۴
دانش دوست: جستجو در اینترنت / ۱۶

قصه مصور: / ۱۷
ورزش دوست: ورزشی با دست خالی / ۲۱

لبخند دوست: موضوع هفته: ورزش / ۲۲
فرهنگ دوست: ذخیره‌های فرهنگی / ۲۴

فکر دوست: شهر کاغذی بسازید / ۲۵
سرگرمی دوست: مغازه همه کاره! ... جدول مثلث‌ها / ۲۶

قصه دوست (ترجمه): مرد بینی طلایی / ۲۸
سفر دوست: سفر به سرزمین جنگل، برنج و ماهی / ۳۰

بازی دوست: بازی در استخر / ۳۲

لیتوگرافی و چاپ:
موسسه چاپ و نشر عروج

• نشانی: خیابان انقلاب -

۹۶۲ چهار راه حافظ - پلاک

• تلفن: ۶۷۰۶۸۳۳

• نمبر: ۶۷۱۲۲۱۱

نشانی پست الکترونیکی:
doost_e_Koodak@yahoo.com





بیست و دو سال پیش، در روز هفتم تیر ۱۳۶۰ فاجعه‌ای بزرگ، ایران اسلامی را تکان داد. در شامگاه این روز، بمبی قوی در ساختمان حزب جمهوری اسلامی در سرچشمۀ تهران منفجر شد که آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی رئیس قوه قضائیه و ۷۲ نفر از وزیران، نمایندگان مجلس و سایر مسئولان کشور را به شهادت رساند. بزرگی فاجعه به حدّی بود که بسیاری از رادیوهای بیگانه، با خوشحالی تمام سقوط نظام اسلامی را پیش‌بینی کردند.

ابته آنها قبل از این فاجعه، تا آنجا که در توان داشتند، بر علیه شهید بهشتی تبلیغات مسموم به راه انداخته بودند. علت این همه دشمنی آنها با بهشتی، بینش عمیق و دانش فراوان این شهید مظلوم بود. آنها می‌دانستند که راه امام خمینی، با وجود چهره‌های هوشیاری مثل بهشتی، شکست‌ناپذیر است. شاید خیلی از دوستداران انقلاب هم با شنیدن خبر شهادت دکتر بهشتی، نگران شکست خوردن انقلاب اسلامی شده بودند. اما فردای آن روز وقتی که مردم عزادار، پای صحبت‌های امام خمینی نشستند، یک بار دیگر توطئه‌های دشمنان نقش برآب شد. امام، با وجود بزرگی مصیبت، مژده دادند که خون شهید بهشتی و یارانش، درخت انقلاب را پرثمرت خواهد کرد. به یاری خداوند، بعد از این فاجعه، عشق مردم به بهشتی و راه او، شدیدتر شد. بزودی در تمام کشور، میدان‌ها، خیابان‌ها، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها و... به نام شهید بهشتی نام‌گذاری شد. چهره دوست‌داشتنی او برای همیشه در قاب دلهای مردم جا باز کرد و صدای گرم او در خاطره‌ها جاودانی شد.

دشمنان، بعد از هفتم تیر ۶۰ هم یاران بسیاری را از امام گرفتند. هنوز هم اگر دستشان برسد، در کمین یاران انقلاب هستند. اما هیچ یک از این ترورهای وحشیانه، نتوانست به نظام اسلامی ضربه‌ای بزند. امروز قاتلان شهید بهشتی و دیگر یاران امام، با آمریکا پیمان صلح و دوستی امضا می‌کنند. این در حالی است که آمریکا ادعای مبارزه با تروریسم را هم دارد.

هفتم تیر فرصت خوبی است که چهره آمریکای منافق را بهتر بشناسیم.



چهره واقعی مریکا



زنگ ورزش

با چشم اندازی مضریمان آنها را

دنیال کردیم تا کارشان تمام شد و رفتند. دو مرتبه آماده بازی شدیم. مجده که واقعًا در بازی آتش پاره‌ای است به اشرفی که می‌خواست توب را به هوا بیندازد گفت: زود باش تا دوباره کسی نیامده! و اشرفی چنان توب را به هوا پرتاب کرد که دیگر به زمین نیامد!

علی یاری به سرعت دوید و پس از چند دقیقه با اجازه از پنجه کلاس اول به روی سقف رفت و توب را به حیاط انداخت.

اما هنوز پایمان به توب نخورد بود که صدای آقای مولوی از بلندگو شنیده شد. آقایان خسته نباشد وقت تمام است. لطفاً توب را به دفتر بیاورید. سید رضا توکلی زاده از تهران

ورزش کنند! ولوله‌ای در کلاس درگرفت.

اعتراض بچه‌ها بلند شد، ولی آقای امانی قاعع نمی‌شد تا سرانجام پس از بررسی های دو معلم و بچه‌ها معلوم شد حق با ما است و قرار است ورزش کنیم!

بعد از رفتن به حیاط متوجه شدیم. آقای محمدی معلم ورزش نمی‌آید. مجبور شدیم خودمان یارکشی کنیم. افراد دو تیم در جای خودشان قرار گرفتند.

آقای احمدی و حسینی در گوشه‌ای از حیاط مشغول صحبت بودند و گاهی هم به ما توجهی می‌کردند!

خواستیم توب را به هوا بیندازیم و بازی را شروع کنیم که در حیاط مدرسه باز شد و آقای مدیر با چند نفر برای بازدید حیاط، دستشویی‌ها و... وارد شدند.

سه شنبه هفته آخر اسفند ماه روز زیبایی بود. خورشید گرمای خوبی داشت. چند روز گذشته هوا بسیار سرد بود. حتی یکشنبه برف بارید! انگار زمستان می‌خواست از آخرین روزهایش هم استفاده کند. قرار بود برای انجام مراسمی به سالن دستان برویم. از شب گذشته دعا می‌کردیم ساعت مراسم با ساعت ورزشمن یکی نباشد.

صبح سه شنبه بعد از مراسم صحیح‌گاهی با پی‌گیری بچه‌ها معلوم شد زنگ ورزش حذف نشده و ما ورزش داریم!

اما هنوز خنده شادی روی لبه‌یمان ننشسته بود که آقای امانی معلم کلاس پنجم الف آمد و گفت: به نظرم این هفته نوبت بچه‌های پنجم الف است که در ساعت اول

وحید پیرامپور، ۱۲ ساله، از اردبیل



Subject: زنگ ورزش Date: ۷ ساله از شهر راس

با عرض سلام و رضته نیاز نیستند خوبست شما کسانی ده توانسته اید این هدیه را بخوبی بخواهید من دلیل از این مجله خوشنمی آید از تمهم آن از دست بیرون ممکن است از قمه ی یعنی رکه و سطح آن بخوبی بخواهید درست دارم این قمه را کمی بیشتر لذت زبرادر و قدری معموره است راه را نمی‌خواهد ام من لذت هدیه دارم بخوبی بخواهید

دست هدیه ای دوست امید علیم‌حسینی باشند

آدمی شود این نایه را بگیر

محمد صدف ساز، ۹ ساله، از کاشان

امید علیم‌حسینی، ۸ ساله، از رامسر



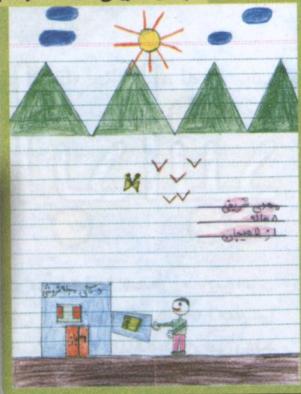
دوستان دوست



- مشهد مقدس - ام البنین چاملی ۱۰ ساله.
- (امسلل). مجید توکلی، علی برقوار ۱۳ ساله، مهران نجفی ۹ ساله، محمد باقر نجفی ۵ ساله، امید علی محمدی ۸ ساله، نورا... غلامی ۸ ساله.
- تبریز - مریم کوهی ۸ ساله، سجاد کوزه گر غیاثی ۷ ساله.
- اصفهان - نفیسه سلیمی ۹ ساله، زینب بزرگیان ۹ ساله (جوشقان قالی)
- کاشان - فاطمه قیاسی، مصطفی ارباب برجی، فاطمه حاجی بابایی ۸ ساله، حسین طالب زاده، فاطمه قراخانی ۹ ساله، پارسا یگانه مقدم.
- مشکان - زهرا عابدینی زاده.
- آشتیان - یگانه مقصودی.
- بهبهان - فرشته رعنایی نیا، پرویز غلامشاهی، حسین فنی ۱۳ ساله
- اهواز - شیوا جلالی ۱۰ ساله.
- کرمان - محمد حسین ابراهیم پور ۱۰ ساله، بهار ابراهیم پور ۷ ساله، محمد امین ابراهیم پور ۵ ساله
- همدان - فاطمه اسدی ۹ ساله، زهرا و بانجی ۱۰ ساله.
- درگز - میکائیل محمدزاده ۹ ساله.
- اراک - علی صادقی ۱۰ ساله.
- بجنورد - سیما امانی ۹ ساله
- تهران - سارا نقلو ۸ ساله، نازگل پرویزی ۹ ساله، حمید رهاقین، ایوب صنعتی ۱۰ ساله، محمد روحانی ۱۰ ساله، میر حسین دلشاد، عارفه مولوی ۱۱ ساله، سید احمد سید حسین، سوگل درختی ۹ ساله، لطف علی یگانه ۹ ساله، سانا راستافر ۱۰ ساله، محمد رسول خدابخشی ۹ ساله، محمد مرادمند ۹ ساله.



فرشته رجبی، سالهه از کاشان



اسب خیالی

من در خیالم
یک اسب دارم
با آن به صحراء
پا می‌گذارم
اسبم مثل باد
می‌دود هر جا
چشم ان او هست
همرنگ دریا
سروده آلاء داوودی ۱۲ ساله از کرج
(البته در ۱۱ سالگی سروده ام)

زهره تاج آبادی، ۶ ساله از سبزوار



قدرت تابستان را بدانید

بالاخره «تابستان» فصل محبوب بچه ها با همه زیبایی های

خاطره انگیزش از راه رسید. با آمدن تابستان و با شروع سه ماه تعطیلی

مدرسه ها، هر کدام از بچه ها به سراغ کار و فعالیت مورد علاقه شان می روند

تا روزهای داغ تابستان را به بهترین نحو سپری کنند.

در این شماره به سراغ تعدادی از بچه ها و بزرگترهایشان رفته ایم تا با آنها درمورد

فعالیت هایشان در تابستان امسال گفتگو کنیم.

«امیر ضیایی» ده ساله است او می گوید:

«من به همراه برادر کوچکترم هر سال با شروع تعطیلات تابستانی، در کلاس های ورزشی

ثبت نام می کنیم و اکثر روزهای این فصل از سال را در یکی از باشگاه های ورزشی می گذرانیم.»

از امیر می پرسیم: امسال قرار است در کدام یک از رشته های ورزشی ثبت نام کنی؟

امیر می گوید:

«سال گذشته از آنجایی که هنوز شنا کردن را یاد نگرفته بودم، فقط در کلاس آموزش شنا

ثبت نام کردم. اما امسال قرار است به کلاس آموزش ورزش کاراته بروم و البته یکی دو روزی هم

در استخر، شنا تمرین کنم.»

«علیرضا اقبالی» ۱۳ ساله است. او می گوید:

«من معمولاً هر سال با شروع تعطیلات تابستانی به محل زندگی پدربرزگم که یکی از

روستاهای شمال ایران به نام «رینه» است، می روم و تا پایان تابستان هم آنجا می مانم و از

طبیعت زیبا و هوای خوب این روستا لذت می برم.»

از علیرضا می پرسیم: در طول این سه ماه دلت برای پدر، مادر،

دوستان و همکلاسی هایت تنگ نمی شود؟

علیرضا پاسخ می دهد:

«البته پدر و مادرم معمولاً روزهای آخر هفته پیش

ما می آیند تا هم آب و هوایی تازه کرده باشند و هم

سری به من و پدربرزگ بزنند. به همین خاطر لاقل

هفتنه ای یک یا دو روز آنها را می بینم و در



سایر روزها هم با آنها تلفنی صحبت می‌کنم. اماً راستش را بخواهید با این وجود باز هم دلم برای آنها و همین طور دوستهایی که در مدرسه دارم، حسابی تنگ می‌شود و برای دیدن آنها لحظه شماری می‌کنم. »

نیلوفر غیاثی ۸ ساله است. نیلوفر می‌گوید:

«من معمولاً اکثر روزهای تابستان را در خانه و پیش مادرم سپری می‌کنم. »

می‌پرسم: این انتخاب خودت بوده یا نظر پدر و مادرت؟

نیلوفر می‌گوید:

«خود من ترجیح می‌دهم بیشتر در خانه باشم تا هم در کارهای خانه به مادرم کمک کنم و هم اینکه برنامه‌های کودک و نوجوان تلویزیون را تماشا کنم. »

با سیامک صفائی ۱۱ ساله که به همراه پدرش برای ثبت نام به یکی از پایگاه‌های تابستانی آموزش و پرورش آمده است هم در مرور فعالیتهای تابستانی گفتگو می‌کنم.

سیامک می‌گوید:

«متأسفانه سال گذشته به دلیل بیماری نتوانستم در امتحانات خرداد ماه شرکت کنم و به همین خاطر تقریباً تمام روزهای تابستان پارسال را در کلاس‌های جبرانی و در انتظار امتحانات شهریور ماه گذراندم، اماً امسال که به لطف خدا امتحانات خرداد ماه را با موفقیت کامل سپری کردم، قرار است در کلاس‌های هنری این پایگاه تابستانی ثبت نام کنم. »

آقای صفائی پدر سیامک است. ایشان می‌گوید:

«زمانی که من هم سن و سال سیامک بودم، اکثر روزهای تابستان را در کارگاه چوب‌بری پدرم یعنی پدربزرگ سیامک می‌گذراندم. آن روزهای نه فقط من، بلکه اکثر بچه‌های هم سن و سالم سعی می‌کردند تا با استفاده از تعلیمات تابستانی، درست مانند بزرگترها به سر کار بروند تا هم برای خود پس انداز کوچکی داشته باشند و هم برای آینده‌شان فن و حرفة‌ای را یاد بگیرند و از طرفی با محیط کار هم آشنا شوند. اماً این روزها کمتر کسی حاضر می‌شود فرزندش را به محیط کار بفرستد و بچه‌ها هم ترجیح می‌دهند تا به جای کارکردن به کلاس‌های آموزشی بروند تا اگر قرار است چیزی را یاد بگیرند، در آنجا بیاموزند. »

اماً به غیر از این، بچه‌های آن دوره زمانه با بچه‌های امروز یک فرق دیگر هم دارند، و آن این است که بچه‌های دوران ما قادر تابستان و فرستهای طلایی اش را بیشتر می‌دانستند. اماً امروز خیلی از بچه‌ها نه تنها قدر تابستان را نمی‌دانند، بلکه به تابستان به عنوان فصلی که فقط مخصوص تفریح و بازیگوشی است، نگاه می‌کنند. ای کاش کسی باشد که به این دسته از بچه‌ها بگوید: «قدر تابستان را بدانید. »



آقای رشیدی

محمد رضا یوسفی

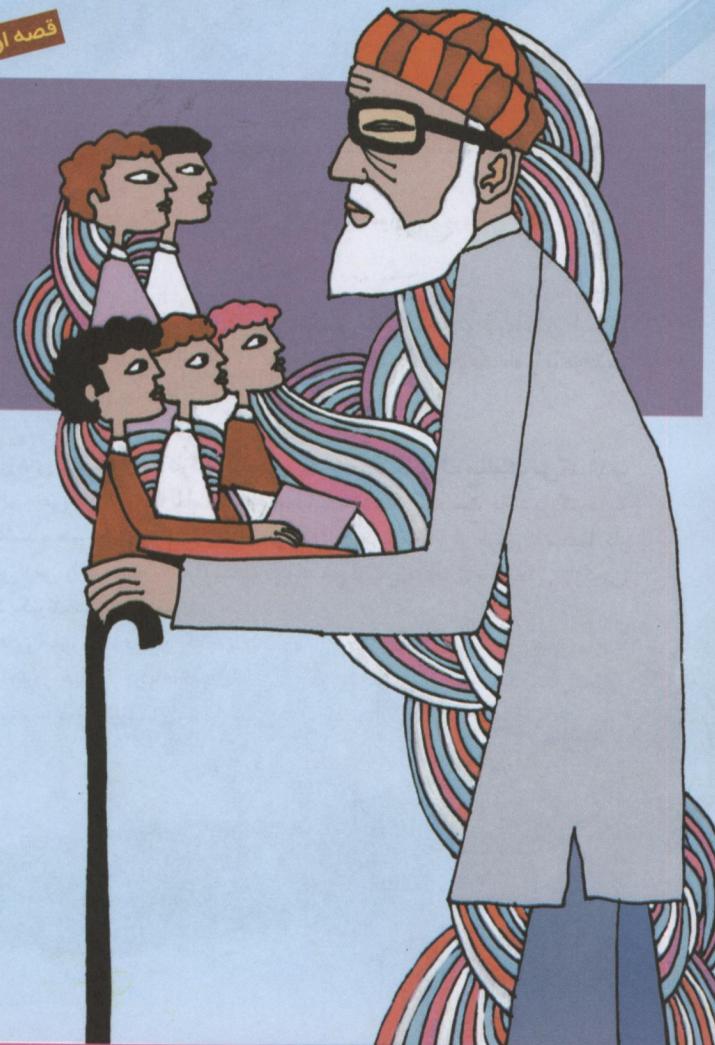
قصه اول

آن روز پیرمردی توی مدرسه می‌گشت و
بابای مدرسه به او می‌گفت: «چه می‌خواهی
عمو؟ نوه نتیجه‌ات اینجا درس می‌خوانند؟»
پیرمرد حرف نمی‌زد. به در و دیوار مدرسه
دست می‌کشید و گریه می‌کرد.

بچه‌ها به دنبال بابای مدرسه و پیرمرد بودند
و به آنها نگاه می‌کردند.
پیرمرد داخل کلاسی شد و با تشریف به بچه‌ها
گفت: «بنشینید!»
بچه‌ها با ترس و لرز پشت میزها نشستند.
انگار بابای مدرسه با خودش می‌گفت: «یارو
دیوانه شده‌یا!»

پیرمرد می‌گفت: «من یک نفر را می‌شناسم
که موهایش را تو این کلاس سفید کرد! من
قصه معلمی را برای شما تعریف می‌کنم که تو
این کلاس پیر شد! گوش بدھید به سرگذشت
پیرمردی که همه جوانی اش را تو این کلاس جا
گذاشت! حالا دیگر کسی آن پیرمرد را نمی‌شناسد!
حقیقت را گفته باشم، آن پیرمرد هم دیگر خودش
را نمی‌شناسد.»

بابای مدرسه به پیرمرد زل زد بود و گفت:
«آقای رشیدی! شما هستید؟»
پیرمرد از کلاس بیرون رفت. بابای مدرسه
می‌گفت: «آقای رشیدی مثل درختی رشید بود،
چه شکسته و پیر شده بود!»
بابای مدرسه و بچه‌ها به دنبال آقای رشیدی
می‌دوییدند.



قصه دوم

«روز طلایی»

خلاصه همین طور مهریانی و محبت و معرفت بود

که از در و دیوار، به سرم می‌ریخت.

با خودم گفتم: «حالا که برای یک روز غیبت این همه مهریانی و صفا هست، اگر بیشتر غایب شوم، چه می‌شود؟»
یک دفعه حدود یک ماه غایب شدم و به مدرسه نرفتم.
بعد که دوباره به مدرسه پا گذاشتیم، معلم گفت: «مملى!

برو دفتر پروندهات را درست کن!»

ناظم گفت: «مملى! خودت غایب بودی، ولی پروندهات حاضر است!»

مدیر گفت: «مملى! بگیر پروندهات را و خدا حافظ!»
جا خوردم. حالا بچه‌ها چه گفتند و چه شنیدم، بماند!
از آن روز سالها می‌گذرد و حالا رویه‌روی مدرسه یک بقالی باز کرده‌ام. و همه عمرم به یاد آن روز طلایی هستم که غایب شدم، همان یک روز!

آن روز به مدرسه نرفتم و غایب شدم، نه از روی تنبلی، بلکه می‌خواستم حاضر نباشم و مže غایبی را بچشم.
فردا که به مدرسه رفتیم، عجب روزی بود!

ناظم گفت: «مملى! کجا بودی؟ به خدا نمی‌آمد زنگ مدرسه را بزنم.»

مدیر گفت: «مملى جان! مریض که نبودی؟ تو که غایبی، انگار مدرسه غایب است!»

معلم گفت: «مملى! بی تو حوصله درس دادن نداشتیم، حالا حاضری؟»

بچه‌ها دور و برم را گرفتند و هر کدام حرفي زدند:

- مملی! دلمان برات تنگ شد.

- مملی! بی تو کلاس مže ندارد.

- مملی! دیگر غایب نشوی!

- مملی! بدخواه که نداری؟





آن شب که تو پر کشیدی از خاک
گلها همه دل شکسته بودند
مہتاب و ستاره‌ها سیه پوش
در ماتم تو نشسته بودند



تنهای تو نسختی، که دشمن
در قلب امام آتش افروخت
با یاد تو در دل جماران
هفتاد و دو شمع تا سحر ساخت



ما هر چه که گفته و نوشتم
در باره خوبی تو، بس نیست
گشتم در انقلاب و دیدیم
مظلوم تر از تو هیچ کس نیست



رسم تو گذشت و مهربانی
نام تو جدا زهر چه زشتی است
راه تو همیشه جاودانی
زین روست که نام تو «پیشتری» است



تنهای تو نسختی

به یاد شهید مظلوم دکتر پیشتری
و هفتاد و دو شهید فاجعه هفتمن تیر



با آن که دل تو را شکستند
 با تهمت و کینه، دشمنانت
 هرگز ز لبیت جدا نمی شد
 لبخند قشنگ و مهربانی



بعد از تو امام غصه می خورد
 با یاد تو و دل زلالت
 امروز ولی کنار اویی
 در باغ بیشت، خوشن به حالت

افشین علاء

۸۲/۳/۱۱





● لطفاً کمی از خودتان برایمان بگویید.

محمد اعلمی هستم، در سال ۱۳۴۷ یعنی حدود سی و پنج سال پیش به دنیا آمد. در سال ۱۳۶۷ به خاطر علاقه زیادی که به کار در سینما و تئاتر داشتم، در رشته بازیگری دانشکده سینما و تئاتر مشغول به کار شدم، اماً به خاطر علاقه زیادی که از کودکی به عروسکها داشتم، از همان دوران دانشجویی خیلی زود درسهای مربوط به رشته‌های عروسکی را گذراندم و برای اولین بار به دعوت خانم «مرضیه برومند» در مجموعه قصه‌های «تابه‌تا» یا همان «زی زی گولو» به عنوان طراح صحنه و یکی از عروسک‌گردانها مشغول به کار شدم.

تا امروز هم اکثر فعالیت‌هایم به دنیای جذاب عروسکها پیوند خورده است.
● از میان عروسکهایی که خودتان آن را ساخته‌اید، کدام را از همه

بیشتر دوست دارید؟
عروسک «حنا» در برنامه امیدهای ایران و عروسک «گی گی لی» در مجموعه تلویزیونی کلاه قرمزی را خیلی دوست دارم.

● از بین عروسکهایی که آنها را فقط گردانیده‌اید چطور؟
عروسک «پسر خاله» را در مجموعه کلاه قرمزی خیلی دوست دارم. البته فکر می‌کنم که به غیر از من اکثر بچه‌ها و حتی بزرگترها هم پسر خاله را دوست دارند.
● کدام یکی از عروسکهایی که ساخته‌اید شما را به یاد خودتان می‌اندازد؟

«مهدت اعلمی» یک عروسک ساز و عروسک‌گردان است. تعداد زیادی از عروسکهای مقوی بچه‌ها در سینما و تلویزیون به سمت او ساخته و یا گردانده شده است.

در این شماره به دیدار آقای اعلمی رفته‌ایم تا ضمن آشنایی با ایشان کمی از دنیای زیبا و رنگارنگ عروسک‌ها برایتان بگوییم.

عروسک

فقط مال رفته‌ها نیست

امیر قمیشی



عروسوک «چرا» در برنامه تلویزیونی رنگین کمان از نظر اخلاقی شباهت زیادی به دوران کودکی من دارد. چون که عروسوک چرا هم درست مثل خود من که کودکی آرام اماً شیطان بودم، آرام است. اماً با وجود این آرامش شیطنتهای خودش را هم دارد.

- **تا حالا به غیر از عروسک‌سازی و عروسک‌گردانی به جای عروسکها هم صحبت کرده‌اید؟**

بله - مثلاً در برنامه تلویزیونی عروسک بستنی‌ها به جای یکی از عروسکهای آن مجموعه حرف می‌زدم. خیلی سال پیش هم در اولین سری از مجموعه تلویزیونی «سنجد» که به کارگردانی آقای «امیر فیضی» از شبکه دوم سیما پخش می‌شد، به جای عروسک سنجد صحبت کردم. البته بعد از اینکه من نتوانستم به خاطر کار دیگری در ادامه قسمتهای سنجد حضور ثابت داشته باشم، همکار خوبم خانم «نگار استخر» گویندگی و گردانندگی سنجد را به عهده گرفته‌اند که اتفاقاً به خاطر نوآوری و تسلط ایشان در گویندگی و گردانندگی این عروسک، سنجد به یکی از صمیمی‌ترین دوستهای بچه‌ها تبدیل شد.

● **گفتید که از کودکی به عروسکها علاقه زیادی داشتید. چرا؟**
 راستش را بخواهید من از دوران کودکی عروسکها را به عنوان آدم کوچولو می‌شناختم و در خیال خودم فکر می‌کردم که عروسکها هم درست مثل ما آدمها جان دارند و به اختیار خودشان حرف می‌زنند، راه می‌رونند و کارهای یامزه می‌کنند. اتفاقاً یک بار موقعی که شش سال بیشتر نداشتیم، یک گروه خیمه شب بازی به محله‌مان آمده بود. آن روز وقتی برای اولین بار عروسکهای خیمه شب بازی را که راه می‌رفتند و حرف می‌زدند، دیدم در خیال خودم گمان کردم بالاً آخره موفق شدم آدم کوچولوها را از نزدیک ببینم. اماً چند وقت بعد یک روز که در خانه تنها بودم، چشمم به سر جدا شده عروسک خواهرم افتاد. من هم از روی کنجکاوی سر عروسک را روی انگشتم گذاشتم و آن را حرکت دادم. از آن به بعد فهمیدم که عروسکها به اختیار خودشان حرکت نمی‌کنند بلکه این دست ما آدمهایست که عروسکها یا همان آدم کوچولوها را وادار به حرکت می‌کنند. از همان روز به عروسک‌سازی و عروسک‌گردانی علاقه‌مند شدم.

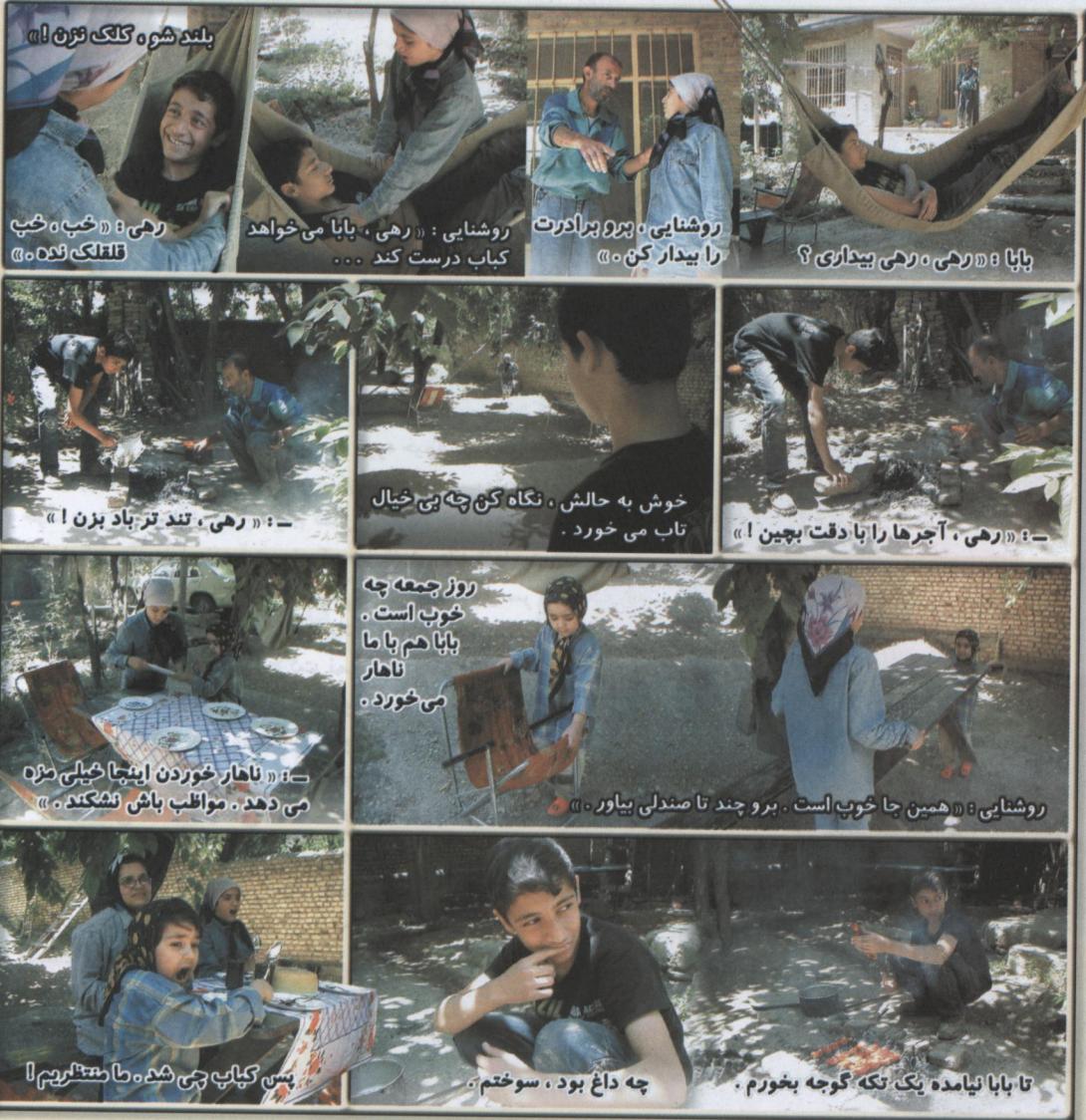
● **بعضی‌ها فکر می‌کنند عروسک بازی فقط برای دختر کوچولوهاست، نظر شما در این مورد چیست؟**
 اتفاقاً من هم تا اوایل دوران تحصیلم در دانشگاه فکر می‌کردم که عروسکها فقط متعلق به دخترها هستند. اماً کم کم متوجه شدم که دوستی با این موجودات کوچک و دوست داشتنی، دختر و پسر و یا بزرگ و کوچک نمی‌شناسد و هر کس که بخواهد می‌تواند عروسک بازی کند. شاید به همین دلیل هم تا حالا خود من سه نمایش عروسکی برای بزرگترها ساخته‌ام که اتفاقاً هر سه نمایش هم مورد توجه عده‌زیادی از آنها قرار گرفت.

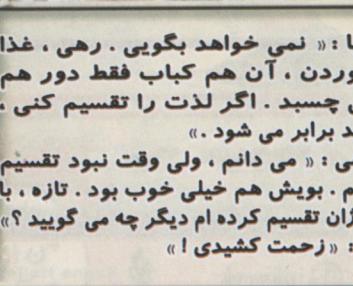
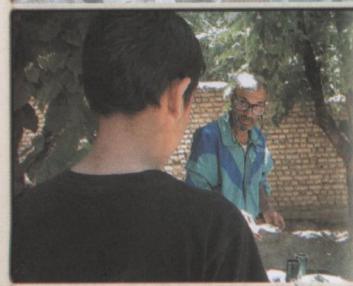
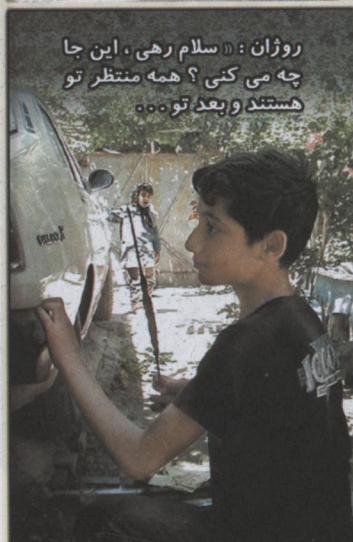
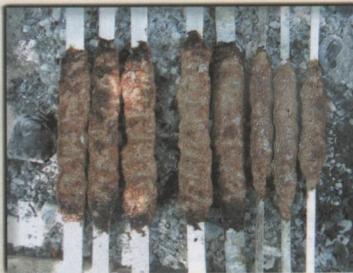


یک بچه با معرفت!

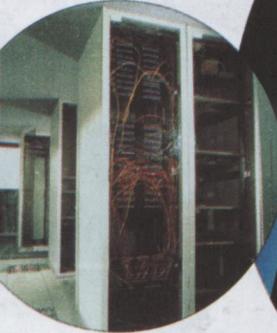
امیر محمد لاجورد

نوشته: مژکان بابامرنده





جستجو در اینترنت



پیدا کنید. برای این کار یکی از موتورهای جستجو را انتخاب می‌کنید. مثلًا موتوری ساید [www.Google.com](http://www.google.com). سپس عبارت **IRAN** را در قسمت جستجو وارد می‌کنید. چند لحظه بعد انواع و اقسام متن، تصویر، عکس‌های هنری، گرافیک و... درباره ایران به صورت فهرست جلوی رویتان در صفحه نمایشگر رایانه ظاهر می‌شود. در واقع با درخواست شما، موتور جستجو، **Crawler** ها را مجبور کرد تا تمام صفحات اینترنت را بخوانند و اطلاعات لازم درباره کلمه «ایران» را به صورت حروف الفبا ب تنظیم کنند. موتور جستجو در واقع برنامه‌ای است که صفحه‌های اینترنت را تجزیه و تحلیل می‌کند و سراسر اطلاعات را مرور می‌کند. آنگاه فهرستی از صفحات را که بادرخواست شما مطابقت دارد، ارایه می‌دهد. راستی، تا یادمان نرفته بگوییم که قبل از همه این کارها، باید زبان انگلیسی خوبی داشته باشید پس آموزش زبان را جدی بگیرید.

اینترنت مانند یک داروخانه است که هم داروی شفایخش دارد و هم اگر آشنا نباشید، با سمه مهلك شما را از پای درمی‌آورد. چاره‌ای نیست؛ قرن حاضر، عمر انفجار انواع و اقسام اطلاعات است. باید مراقب سمهای کشنده هم بود تا جان افزایی داروهای سودمند، اثر کند.

قبل از هر چیز، در اینترنت باید به دنبال ابزار جستجو لازم باشید. اینترنت مانند یک کتاب بسیار عظیم که ورق هایش می‌تواند از صوت، تصویر یا متن باشد، باید با ابزاری مناسب جستجو شود.

موتورهای جستجو، دائماً
نرم افزارهایی به نام روپوت‌ها یا **Crawler** (خزندگان) را به اجرا درمی‌آورند. مهمترین موتورهای جستجوی اینترنتی عبارتند از: **yahoo**، **گوگل** (**Google**) و **Alta vista** (**Alta vista**). مثلثاً فرض کنید شما می‌خواهید درباره «ایران» اطلاعاتی

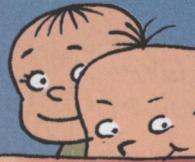


داستان های

یک قل، دوقل

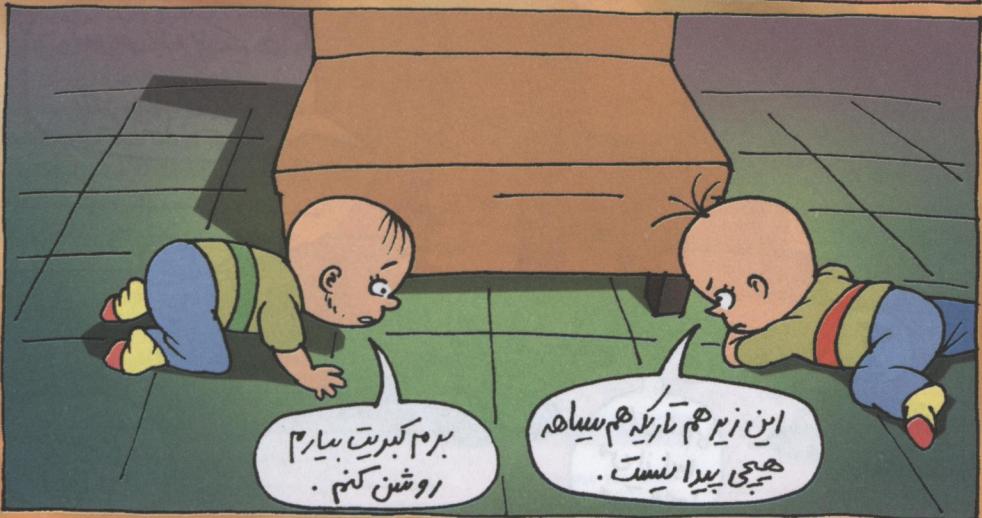
نوشته:
طاهره ایبد

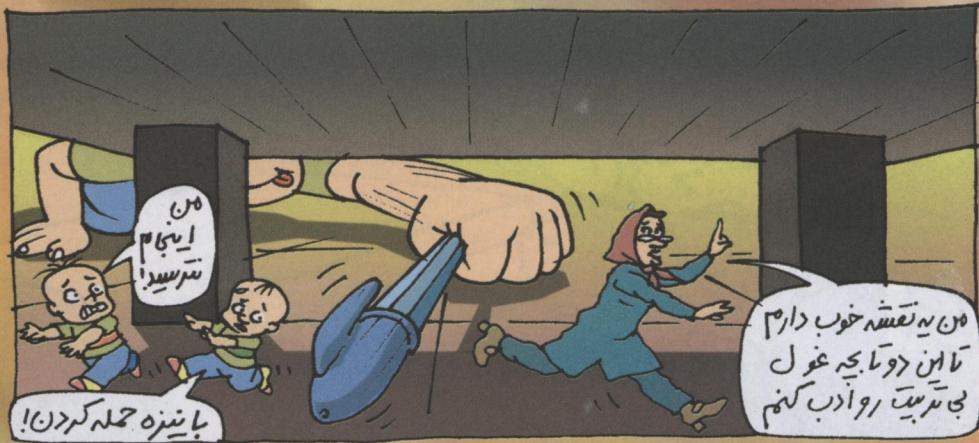
یک قل، دوقل های
» قلمرو (۵)



حفظه های قبل خواننده که از توی یک کتاب، تصویر نمایش شده محمد حسین و محمد مهدی بیرون می آید
دو قلهای کوچولو، مادر محمد حسین و محمد مهدی را به های مادر خودشان می گیرند و با آن دو
عواسیان می شود. مادر دو قلهای نمایش دهن از توی کتاب بیرون می آید و چون تکه هی کنده که مادر
محمد حسین و محمد مهدی واقعی، که هاشش را گرفته است به او سوزن می زند آن ها را اول کنده







اوں کبریت رو بده من بچه
ست رو می سوزو نی!



بچه خودتی بعثت هم بی دم
خود دم فکر کبریت رو بسدا آرد دم

ادامه دارد





ورزش با دست مالی!

اما می‌توان بازی‌های رقابتی را به عنوان فعالیت پایه‌ای کشتی آغاز کرد. جدال تن به تن در کشتی باعث رشد اعتماد به نفس کشتی‌گیر می‌شود و ضعف‌های عاطفی یا شخصیتی کشتی‌گیر به خوبی نشان داده می‌شود. همچنین کشتی فرستنی ایجاد می‌کند تا کشتی‌گیر جوانمردی و مردانگی خود را به نمایش بگذارد.

چند تمرین و بازی در کشتی

زانوهارا خام کنید. کف دو دست را بر زمین بگذارید و شروع کنید به غلت زدن از جلو. با این کار کنترل بدن و آگاهی از فضای اطراف در شما تقویت می‌شود. تمرین دیگر، شیرجه غلت است. در این تمرین خود را به سمت جلو پرت کنید. اما قبل از آنکه با سینه به تشک برخورد کنید، غلت بزنید.

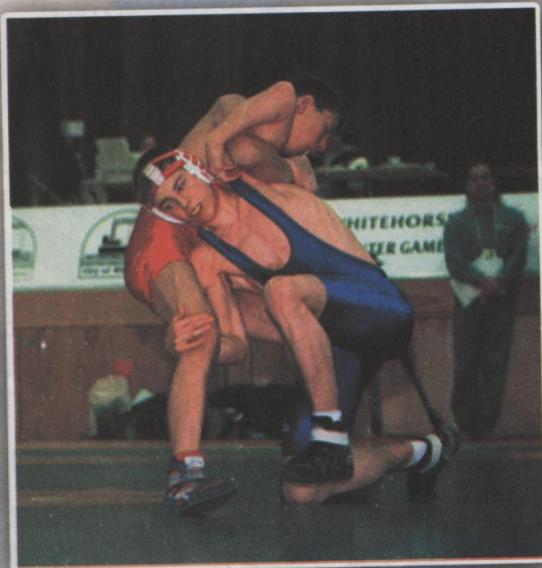
می‌توانید یک دست خود را جمع کنید و از آن استفاده نکنید. سپس حرکت غلت جلو با یک دست را اجرا کنید.

حرکت‌های غلت از پشت (برعکس غلت از جلو) و چرخ و فلک نیاز به مراقبت مرئی کشتی دارد و نباید به تنهایی آنرا انجام دهید.



نه توب، نه راکت و نه حلقه بسکتبال. در کشتی هیچ خبری از این وسایل نیست. هر کودک یا نوجوانی که علاقه به کشتی دارد می‌تواند حریف هم وزن، هم سن و هم قد خود را به عقب هل دهد. به سمت جلو بکشد. عضلات او را به حالت کشش درآورد یا جلوی حرکت او را بگیرد. کشتی به حداقل امکانات و وسایل ورزشی اختیاج دارد.

در دوران کودکی و نوجوانی به دلیل آنکه بدن کمتر از چربی پر شده است. سبک‌تر است و قابلیت انعطاف زیادی در آن وجود دارد. اما قدرت بدنی در اندازه‌ای نیست که کشتی‌گیر نوپرا را سرآمد دیگران کند.



موضوع هفته:

ورزش



دایریوش رمندانی



آیا شما هم مثل من به ورزش علاقه دارین؟

آیا شما هم مثل من هم خودتون ورزش میکنین و هم اخبار ورزشی رو میخونین و برنامه های ورزشی تلویزیون رو تا آخرش می بینین؟ آیا شما هم مثل من در این مورد زیاده روی میکنین؟!

انصافاً بعضی وقتها این علاقه ما به ورزش دیگه خیلی زیاده و نباید اینجوری باشه!

چه معنی داره ما تا دیر وقت بیدار بموئیم و فوتبال تماشا کنیم و فرداصبح هم خواب آلود برم مدرسه؟ آخه بابا و ماما نون چه گناهی کردن که باعث بی خوابی اونا هم میشیم؟!

معما

اون کدوم ورزش هست که برای انجامش لازم نیست لباس ورزشی بپوشیم؟
چون از اول تا آخرش نشستیم
جواب در اون صفحه



گاهی اوقات

توانایی های ورزشی ما نادیده گرفته میشود.



خاطرات آقای چوپان:

«گوسفندهای فوتبالیست»



گوسفندهای من دیگه شورش را در آورده بودند ابا آخه چقدر فوتبال؟! اینهمه ورزش خوب و زیبا و پُرهیجان دیگه هم وجود داشت ولی گوسفندهای من فقط فوتبال بازی میکردند. باید کاری میکردم!

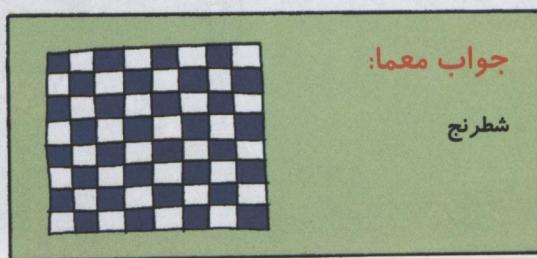


جلسه‌ای برآشون گذاشتم و شروع کردم به توضیح دادن راجع به تک تک ورزش‌های دیگه! ورزش‌های با توپ، ورزش‌های بدون توپ، ورزش‌های تابستانی، زمستانی و خلاصه همه ورزشها. و در آخر جلسه هم برای اینکه خستگی‌مون برطرف بشه یه دست گل کوچک زدیم!



حرفهای قشنگ مریم

من عاشق ورزش هستم
همه ورزشها رو دوست دارم
بابا و مامانم قول دادن که اگر معدلم بالای ۱۹
باشه اسم منو تو همه کلاسهای ورزشی بنویسن!





ذخیره‌های فرهنگی

کشور ما سرزمین شعر و ادبیات است. فرهنگ ما نیز از ادبیات و شعر تأثیر زیادی گرفته است. برای حفظ فرهنگ و هویت ایرانی، باید از گنجینه ادبیات و شعر کشورمان اطلاعات کافی داشته باشیم. مثنوی مولوی یکی از گنجینه‌های فرهنگی کشور ماست. جالب آنکه بسیاری از اشعار و حکایت‌هایی که در این کتاب آورده شده به طور طبیعی و خود به خود مورد علاقه شمامست. مثلاً مولوی از جانوران برای بیان حکایت‌ها استفاده می‌کند.

داستان شیر و خرگوشی که در آن خرگوش، شیر را فریب می‌دهد، به سر چاه می‌برد و شیر با دیدن تصویر خود، در چاه سرنگون می‌شود. یا حکایت روباه و طبل که در آن روباهی که از جنگل می‌گذرد، در کنار درختی طبلی می‌بیند. باد بر شاخه‌ها می‌وزد و بر طبل می‌کوبد. روباه که فکر می‌کند جانوری با چنین صدای بلند، حتماً گوشت لذیذی دارد، به آن حمله می‌کند، اما جز پوست پاره چیزی به دستش نمی‌آید.

برخی حکایت‌ها را مولوی از داستان‌های کوچه و بازار گرفته است. در بعضی داستانها، مولوی از زندگی پیامبر اسلام (ص) و قصه‌های قرآنی استفاده می‌کند. در هر حال، بیش از ۳۰۰ حکایت در این اثر ارزشمند وجود دارد که هر چند بیشتر آنها جنبه عرفانی دارد؛ یعنی برای نشان دادن راهی به سوی حق نوشته شده است، اما با مطالعه کتاب‌هایی که از مثنوی برای کودکان جمع‌آوری و خلاصه‌نویسی شده است، می‌توانید به گنجینه فرهنگی و ادبی خود اضافه کنید.

ما فکر می‌کنیم در جهانی که فرهنگ‌های مختلف در حال مبارله کردن اطلاعات خود هستند و بعضی از آنها با هجوم فرهنگی، به صورت یک طرفه سعی می‌کنند فرهنگ‌های دیگر را تحت تأثیر قرار دهند، یکی از کارهای مهم ما استفاده درست از ذخیره‌های فرهنگی خود است که در ادبیات، دین و... به مقدار زیاد و کافی وجود دارد. شما چه فکر می‌کنید؟





شهر گاغذی بسازید

• وسایل مورد نیاز:

کبریت و تعدادی قوطی کبریت خالی . گاغذهای رنگی . رنگ پاستل . چسب مایع و چسب گاغذی . قلم مو . قیچی . مقداری پنبه یا فوم . کمی خمیر مجسمه‌سازی . مقداری اکلیل برانچ



(۳) با برشده‌های گاغد . خیابان بسازید . سپس به رنگ آسفالت خیابان آن را خاکستری تیره رنگ‌آمیزی کنید .

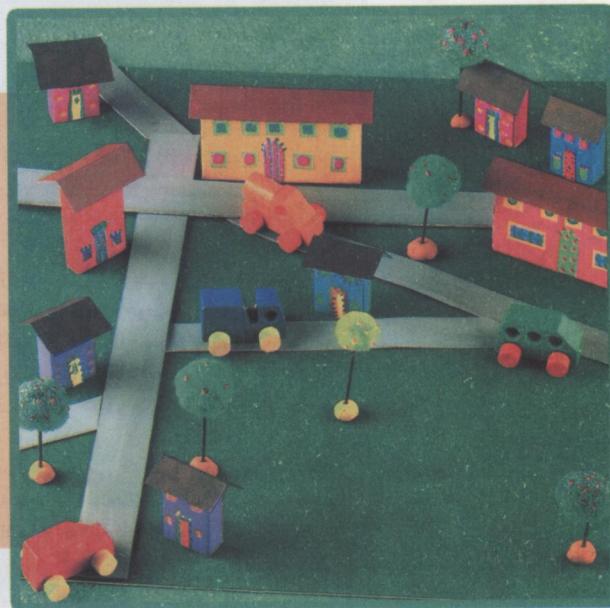


(۲) پنبه یا فوم را با چسب مایع به چوب کبریت (با جوبی باریکتر و بلندتر) پیسبانید . در کاسه‌ای رنگ سبز (با نازنی) درست کنید و در آن مقداری اکلیل برانچ بیاشهید . درخت‌ها را رنگی کنید و پایه درخت را در مقداری خمیر مجسمه‌سازی قرار دهید تا نیافتد .



• روش کار:

(۱) با قوطی‌های خالی کبریت و گاغذهای رنگی . مانند شکل خانه بسازید و به دلخواه خود رنگ‌آمیزی کنید .



(۴) می‌توانید به جای ماشین‌های داخل تصویر . از اتومبیل‌های کوچک اسباب بازی خودتان استفاده کنید . حالا شهر کوچک‌تان آماده است . کف شهر را می‌توانید با یک مقوای سبز خوش رنگ فرش کنید و خانه‌ها و ماشین‌ها را روی آن قرار دهید .



جعبه کفشهای خانه عروسک؟!

اگر در خانه، جعبه های کفشهای دارید، آنها را دور نیندازید. با این جعبه های توانید خانه ای زیبا برای عروسکتان بسازید. فقط کافی است که کارهای زیر را انجام دهید:



بر روی جعبه در ۵ نقطه که دوست دارد، مستطیل پنجره ها و در راطراحی کنید.
از بزرگتر تان کمک بگیرید و با یک چاقوی تیز یا تیغ دسته دار، دور تا دور پنجره ها را ببرید و درآورید. در مورد در، فقط ۳ طرف آن را برش دهید و ضلع چهارم مستطیلی که در را تشکیل می دهد باید بدون برش باقی بماند.

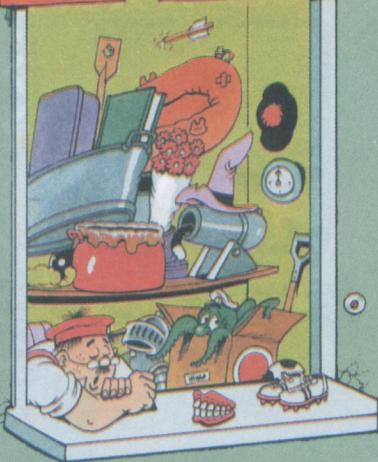
اگر دوست داشتید دیوارهای بیرونی را به صورت آجر طراحی کنید و بعد رنگ بزنید. در غیر این صورت ساده و سفید باقی بمانند.
برای پنجره ها، قابهای رنگی از کاغذ یا مقوا تهیه کنید و در اطراف آنها بچسبانید. برای در هم یک قاب رنگی زیبا قرار دهید و در رنگ بزنید (می توانید روی مقوا در خطوطی موازی بکشید تا بقیه جاها جدا شود).

برای فرش این خانه، جعبه را روی یک تکه پارچه یا مقوا رنگی و طرح دار قرار دهید. دور تا دور آن را خط بکشید. کمی به سمت داخل این خط بروید (خیلی کم) و براساس آن کاغذ یا پارچه را ببرید. این کار باعث می شود این تکه پارچه یا کاغذ کاملاً در داخل جعبه جا بگیرد. سطح داخلی کف جعبه را با چسب آغشته کنید و پارچه یا کاغذ یا مقوا را روی آن بچسبانید. برای دیوار هم می توانید از کاغذ دیواری یا تکه های کاغدهای کادو استفاده کنید و با چسباندن آنها دیوار را تزیین کنید. حتی می توانید از تصاویر مجله ها کمک بگیرید و اگر موردي مناسب و اندازه این خانه پیدا کردید، از مجله ببرید و در محل مربوطه بچسبانید. مانند شومینه ای که در تصویر می بینید. برای پرده های داخلی و پنجره های جلویی هم، می توانید از تکه های مستطیل شکل از پارچه یا کاغذ استفاده کنید و آنها را دو طرف قاب پنجره ها با چسب بچسبانید.

خانه زیبایی آماده شده که می توانید عروسک کوچکتان را داخل آن قرار دهید.



مغازه همه کاره!



مغازه همه کاره!

صاحب این مغازه شلوغ و درهم و برهم، به جای مرتب کردن مغازه اش در جلوی ویترین به خواب رفته است، اما همین مغازه شلوغ می تواند برای ساعتی شما را سرگرم کند.

از دوستان بخواهید برای این بازی در کنار شما قرار گیرد. خوب به تصویر نگاه کنید و نام اشیایی را که در تصویر می بینید به خاطر بسپارید. سپس مجله را در اختیار دوستان قرار دهید و با کمک حافظه، نام اشیایی را که دیده بودید، برای دوستان بگویید. این سرگرمی به شما کمک می کند که حافظه تان را امتحان کنید و بینید چقدر می توانید به حافظه تان اطمینان کنید!



جدول

مثلث‌ها

شرح مثلث (۱)

افقی

- ۱- نظامی و سپاهی که از وطنش دفاع کند.
- ۲- دیوار یا سقف خانه که فرو ریزد.
- ۳- از پونه بدش می‌آید!
- ۴- اشاره به دور.

عمودی

- ۱- اسمی پسرانه به معنای آراستگی و نظم.
- ۲- جاری.
- ۳- کج آن به منزل نمی‌رسد!
- ۴- واحد مقیاس سطح برابر با ۱۰۰ مترمربع.

شرح مثلث (۲)

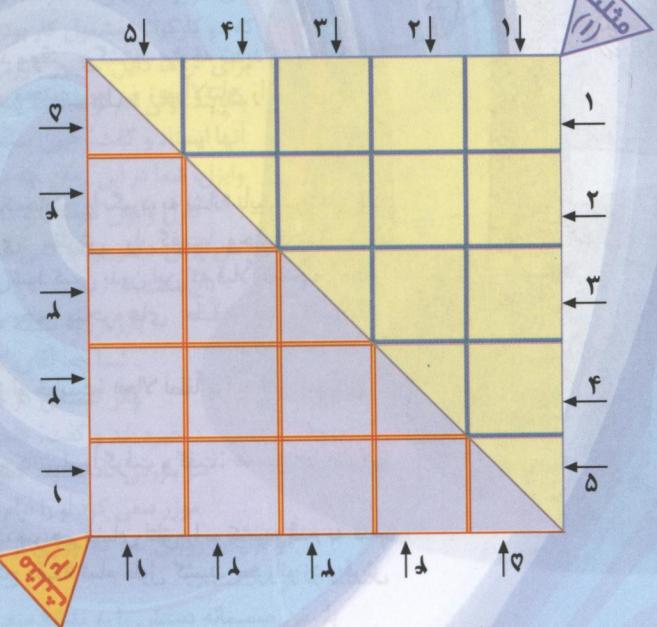
افقی

- ۱- کتاب شعر شاعر.
- ۲- با «رزق» همراه است، به معنای توش و خوراک هر روز.
- ۳- بوستان و زمینی پر از انواع درخت را گویند.
- ۴- غذای بیمار.

عمودی

- ۱- نگهبان دم در ورودی هر ساختمان.
- ۲- آهسته خودمانی.
- ۳- همان قورباغه است.
- ۴- حرف ندا.

در شماره این هفته، دو مثلث را می‌بینید که از تقسیم یک مربع درست شده‌اند. برای حل مثلث‌دوم (رنگ بنفش) لازم است مجله را کاملاً بچرخانید تا بتوانید آن را حل کنید.



پاسخ جدول شماره گذشته

رمز جدول :

تعطیلات تابستانی خوبی داشته باشید.

جدول تابستانی





ن کشش داریم. آنها را دور نمی‌داریم، با این
با برای هر سوکان بسازید، فقط کافی است

مرد بینی طلایی

**نوشتۀ ولگانگ آنه
ترجمۀ سپیده خلیلی**

ساعت درست ده صبح بود که «خانم کانتسلر» از خانه‌اش به بیرون قدم گذاشت. با شک و تردید به ابرهای تیره آسمان نگاه کرد که پشت سر هم، ولی آهسته به هم می‌چسبیدند و دیوار تاریکی را تشکیل می‌دادند. او با دل و جرأت با خودش گفت: «آه من حتّماً موفق می‌شوم.» و سوار دوچرخه‌اش شد.

و درست پس از بیست دقیقه برگشت. و باز هم سی دقیقه بعد، در حالی که دستهایش را به هم قفل کرده بود در اتاق نشیمن خانه‌اش رو به روی بازرس «رولر» ایستاد. به قول دوست‌های بازرس، او «مرد بینی طلایی» بود.

- بنابراین، خانم کانتسلر، شما به خرید رفته بودید و وقتی برگشته‌ید، متوجه شدید که پنجره اتاق خواباتان باز است. و بعد پی بردید که جعبه جواهر محتوی پول و زیورآلاتتان را از اتاق خواب دزدیده‌اند.

ماجرا از این قرار بود؟

خانم کانتسلر در حالی که سعی می‌کرد جلو اشک‌هایش را بگیرد، به نشانه تأیید سر تکان داد،

اما وقتی بازرس با صدای خشونت‌آمیزی نظرش را گفت، وحشت‌زده شد.

- بی تردید شما به دزد کمک کرده‌اید. چطور می‌شود کسی بدون این که قیلاً همه پنجره‌ها را

بینند از خانه بیرون برود. دست کم آن هم پنجره‌های طبقه هم کف را!

خانم کانتسلر به هق هق افتاد.

بازرس رولر بی‌آن که تحت تأثیر قرار بگیرد از او خواست: «حالا لطفاً مرا به اتاق خواباتان راهنمایی کنید!»

همین که وارد اتاق خواب شدند، او بازوی خانم کانتسلر را گرفت و گفت: «همینجا کنار در بایستید!»

آن وقت بازرس بینی‌اش را بالا گرفت و پشت سر هم فضای اتاق را بو کشید. قدم به قدم، این طرف و آن طرف را بو کشید. این کار حدود پنج دقیقه تمام طول کشید. بعد زانو زد و فرش اتاق را بازرسی کرد.

وقتی بلند شد، چیزی در دستش بود. او جلو خانم کانتسلر خودش را مرتب کرد.

- خانم کانتسلر، شوهر شما چه شغلی دارند؟

- او سربازرس تأسیسات گاز شهری است.

- در این روزهای اخیر کارگری به خانه شما آمده است؟

خانم کانتسلر به نشانه منفی سر تکان داد و مات و مبهوت به مأمور نگاه کرد و بازرس گفت:



«توی این اتاق بوی خفیف بتونه می‌آید. به علاوه من تراشه چوی پیدا کرده‌ام که روی آن هم بتونه هست. دزد باید با چوب و بتونه سر و کار داشته باشد!» زن حیرت‌زده که با حالت مخصوصانه‌ای به بازرس خیره شده بود، از دهانش پرید: «شیشه‌بری موژر، از پنجره اتاق خواب می‌شود شیشه‌بری را دید!» بازرس به نشانه تأیید سر تکان داد و گفت: متشکرم. من تا نیم ساعت دیگر بر می‌گردم.»

وقتی «مشتری» احتمالی خودش را بازرس جنایی معرفی کرد، موژر شیشه‌بر، دهانش از تعجب باز و چشمهاش گشاد شد. آقای موژر، من باید این احتمال را بدhem که در مغازه شما یک دزد وجود دارد، از خانه‌ای درست در نزدیکی شما یک جعبه پول دزدیده شده.

موژر به خود پیچید و گفت: «حتماً اشتباهی شده، آقای بازرس!» کمی بعد، وقتی بازرس رولر جعبه را زیر محل نشیمن بارکش مغازه کشف کرد، آقای موژر در حالی که از خشم نفسش به شماره افتداد بود وارد کارگاه شد، جایی که دو کارگرش مشغول کار بودند. در حالی که به شدت دست‌هایش را تکان می‌داد، برای آن‌ها دلیل حضور بازرس را توضیح داد و به آنها دستور داد که حقیقت را بگویند. ولی کارگرها فقط به نشانه منفی سر تکان دادند. آن وقت مأمور در برابر آنها ایستاد و گفت: «بین ساعت د تا د و بیست دقیقه جعبه دزدیده شده. آقای وایزل، شما در این زمان چه می‌کردید؟»

کارل وایزل کارگر آب دهانش را قورت داد و گفت: «کمی عجیب است، ولی من پیش دکتر بودم، کمی قبل از د و نیم برگشتم و استادم می‌تواند حرف را تأیید کند.»

بازرس به نشانه تأیید سر تکان داد و به کارگر دوم رو کرد.

شما چه، آقای کستمن؟

والز کستمن در حالی که محکم سرشن را می‌خاراند، به کف کارگاه خیره شد و گفت: «نمی‌دانم... من اینجا توی کارگاه بودم!» و ناگهان بر سر بازرس داد کشید: «من دزد نیستم!»

موژر سعی کرد او را آرام کند و رو به بازرس رولر کرد و گفت: «آقای بازرس، آیا برایتان روشن شد که چیزی از پول و زیورآلات کم شده است یا نه؟ شاید بتوانید با استناد به اثر انگشت...»

بازرس صمیمانه دستش را به نشانه منفی تکان داد.

متشکرم، متشکرم، آقای موژر، حتماً همه‌اش هنوز این جاست و ما می‌توانیم در ثبت انگشت‌نگاری صرفه‌جویی کنیم. من همین الان هم می‌دانم که چه کسی دزد است!»

پاسخ قصه ترجمه شماره گذشته:
جواب: یاکومو دزد سیگارها بود. اگر او دزد نبود، از کجا می‌دانست که سیگارهای مغازه‌دار را دزدیده‌اند.

سؤال: واقعاً چه کسی دزد بود؟



سد سفید رود



سفر به سرزمین جنگل، برج و ماهی

جنگل‌های گیلان، باقی‌مانده یک ثروت ملی، تاریخی و طبیعی هستند. گفته می‌شود هر سال حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار هکتار از این جنگلهای نابود می‌شود. با این همه، هنوز هم در کنار جاده‌های اصلی که به گیلان ختم می‌شود، بقایای جنگل‌های قدیمی دیده می‌شود. جنگل‌های گیلان با تلاش فراوان در برابر نابودی مقاومت می‌کنند، تا زندگی خود، همه انسان‌ها و جانورانی که به آن وابسته‌اند را حفظ کنند.

طبیعت گیلان

رشت

حداقل از زمان ساسانیان، این شهر وجود داشته است. رشت و لاهیجان هر دو مرکز گیلان بوده‌اند؛ گاهی این شهر و گاهی آن. تاکنون ۲ بار رشت توسط روسها اشغال شده است. یک بار در سال ۱۰۴۵ هجری قمری، شهر غارت شد و بار بعد به مدت ۱۲ سال شهر اشغال شد. امروزه رشت مرکز راه‌های بازرگانی گیلان و بازار تجارت و صادرات و واردات است. برج ساعت، مسجد صوفی و عمارت کلاه فرنگی از دیدنی‌های این شهر قدیمی است.

lahijan

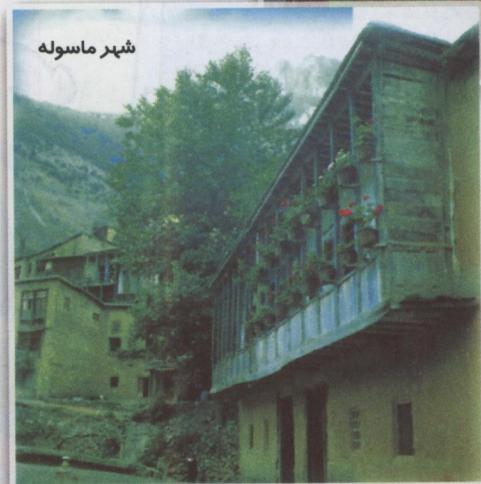
شاید سرسبزتر از این شهر در هیچ جای ایران نباشد. لاهیجان مرکز اصلی جنبش میرزا کوچک‌خان جنگلی بوده است. موزه چای لاهیجان، صنایع دستی، مسجد اکبری لاهیجان و پل نیاکو در این شهر دیدنی است.

ماسوله

ورود ماشین و موتور به محله‌های این روستای تاریخی و زیبای گیلان ممنوع است. زیرا از پایین ترین نقطه ورودی این روستا، ساختمان‌های پلکانی و تراس‌بندی شده آغاز می‌شود. معمولاً پشت بام یک خانه در ماسوله، حیاط خانه بعدی است که بالاتر از آن ساخته شده است. هوای این روستا سحرانگیز و بسیار معتمد است.



عمارت کلاه فرنگی، رشت

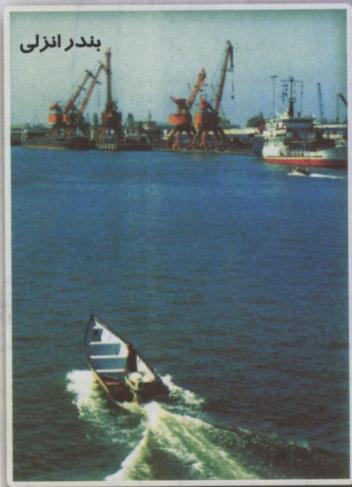


زیتون رو دبار

● بندر ازلى

این شهر یکی از مجدهترین بندرهای کرانه‌های دریای مازندران است. ازلى از گذشته دروازه اروپا نام گرفت، زیرا تجارت ابریشم گیلان از راه رشت - ازلى - بادکوبه (آذربایجان شوروی) به اروپا از این شهر انجام می‌شد.

لنگرود، رو دبار، آستانه اشرفیه، رو دسر، صومعه سرا، فومن و آستارا از دیگر شهرهای این سرزمین همیشه سبزند.



● **کشتی گیله مردی**
یک ورزش یا بازی محلی معروف گیلان، کشتی گیله مردی است که از مقررات جدید ورزش کشتی پیروی نمی‌کند. کشتی گیله مردی در بیشتر نقاط روستایی و در فضای باز انجام می‌شود. پیش از مسابقه، طبل و شیبور نواخته می‌شود و مردم در اطراف محل مسابقه جمع می‌شوند. «جنگ ورز» هم یکی دیگر از سرگرمی‌های مردم گیلان است و در زمستان و پاییز که زمان فراغت مردم روستاهاست و گاوها نیز آمادگی دارند، انجام می‌شود.



بازی در استخر

نکته‌ها:

۱. این بازی در کل ۵ مرحله انتخاب کارت دارد.
اگر یک شی، را در یک دور انتخاب کارت برد اشتبید و دریکی از دورهای بعد هم دوباره همان منطقه و شی، به شما افتاد، آن مورد دیگر حساب نمی‌شود و شما در آن دور انتخاب کارت، از گرفتن امتیاز محروم می‌شوید و تا دور بعد باید میر کنید.
۲. اگر دقت کنید در کف استخر وسایلی در زیر آب فرو رفته‌اند که بعضی از آنها جزو وسایل کمکی برای شنا و یا قایقرانی هستند.
۳. اولین کسی که در منطقه مربوط به خودش، موفق شود اولین وسیله کمکی شنا یا قایقرانی را بردارد (با توجه به کارت انتخابی خود)، **۸۰ امتیاز ویژه** می‌گیرد.
۴. هر بازیکن در ازای هر شی، معمولی (که به شنا و قایقرانی مربوط نیست) **۲۰ امتیاز** و به ازای هر شی، کمکی برای شنا یا قایقرانی **۴۰ امتیاز** دریافت می‌کند. جدول زیر به شما در محاسبه امتیازها کمک می‌کند.
- برنده بازی، کسی است که در پایان **۵ دوره** بیشترین امتیاز را بیاورد.

تعداد بازیکنان این بازی حداقل **۳ نفر** است. از بین ردیف‌های **۱، ۲ و ۳** یکی را به دلخواه انتخاب کنید و بازی را از آنجا آغاز کنید. قبل از شروع بازی، باید کارت‌هایی را با توجه به تعداد بازیکنان و ردیف‌ها (اگر **۲ نفر** هستند، ۱ کارت و اگر **۳ نفر** هستند **۲ عدد** کارت) تهیه کنید. کارت‌هایتان را به دسته‌های **۴ تا ۱** تقسیم کنید (برای هر بازیکن **۴ کارت** قرار دهید). روی هر کدام از این **۴ کارت** کلمه‌های کم عمق، نسبتاً عمیق، عمیق و بسیار عمیق را بنویسید. پشت آنها شماره مربوط به بازیکن را یادداشت کنید. به این ترتیب **۴ کارت** با شماره یک، **۴ کارت** با شماره **۲ و ۴ کارت** با شماره **۳** خواهید داشت (این در صورتی است که **۳ نفر** بازیکن باشید). بعد از آنکه کارت‌های را با توجه به شماره و ردیفی که انتخاب کرده‌اید (**۱، ۲ و ۳**) بین خودتان تقسیم کردید (در این صورت هر کدام **۴ کارت** خواهید داشت که یک طرف آن عدد شما نوشته شده و طرف دیگر کم عمق، نسبتاً عمیق، عمیق و بسیار عمیق را یادداشت کرده‌اید)، کارت‌های را طوری قرار دهید که شماره آنها طرف رو و بالا قرار بگیرد. هر دور بازی یکی از بازیکنان از میان کارت‌های خود یکی را انتخاب می‌کند و با توجه به مشخصات پشت آن (که مربوط به هر کدام منطقه کم عمق یا... است) اشیایی را که در آن منطقه قرار گرفته برمی‌دارد (هر منطقه یک شی، دارد). سپس کارت انتخابی را در میان بقیه کارت‌های خود قرار می‌دهد.

بسیار عمیق (۲۵ متر)	عمیق (۲۰ متر)	نسبتاً عمیق (۱۵ متر)	کم عمق (۱۰ متر)	ج.
پارو (۴۰ امتیاز)	ماشین اسباب بازی (۳۵ امتیاز)	تخته شنا امتیاز (۴۰)	شانه امتیاز (۲۰)	(۱)
خودکار (۲۰ امتیاز)	عینک و لوله غواصی (۴۰ امتیاز)	توب پلاستیکی امتیاز (۲۰)	عینک شنا امتیاز (۴۰)	(۲)
کمریند شنا (۴۰ امتیاز)	خط کش کفش قورباغه‌ای (۴۰ امتیاز)	ساعت مچی امتیاز (۲۰)		(۳)



فرستنده:

لشرونج



نشانی:

تهران - خیابان انقلاب - چهارراه حافظ - پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله هفتگی «دوست»

(دوست)



(۹) سوست



بهای اشتراک : تا پایان سال ۱۳۸۱
هرماه ۴ شماره، هر شماره ۱۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی :

تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمائید.

قابل توجه متضادیان خارج از کشور

بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق
را به حساب اعلام شده واریز نمایند و سپس
نشانی فرد خارج از کشور را به امور مشترکان
مجله دوست ارسال نمایند.

بهای یک شماره از مجله هفتگی «دوست» :

خاورمیانه (کشورهای همچووار) ۷/۰۰۰ ریال

اروپا، آفریقا، ژاپن ۰۰۰ / ۸ ریال

آمریکا، کانادا، استرالیا ۵۰۰ / ۹ ریال

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء

نیاپیش

ای خدای بزرگ

از تو به خاطر تابستان سپاسگزاریم.

برای درختان سبز و گلها زیبا.

برای آفتاب، و آسمان آبی.

و دریای باشکوه با موج‌های آرام.

و بازی‌هایی که در خانه می‌کنیم.

و روی ماسه‌های کنار دریا.

از تو سپاسگزاریم که در روزهای تابستان هم با ما هستی و ما را تنها نمی‌گذاری.

به ما کمک کن تا هر روز چیزهای تازه یاد بگیریم.

به ما فرصت بده تا با جاهما و افراد جدید آشنا شویم و دوستان تازه پیدا کنیم.

به ما نشان بده که چگونه می‌توانیم آنهایی را که تعطیلات شادی ندارند، خوشحال کنیم.



عیق ۲ متر

بسا، عیق ۲ متر

بازی در استخر

شرح در صفحه ۳۲

